الباب الثانی و العشر من الواحد الثالث ان مثل النقطة…

حضرت باب

اصلی فارسی



## **الباب الثانی و العشر من الواحد الثالث** ان مثل النقطة کمثل الشمس و مثل سایر الحروف کمثل المرایا فی تلقائها و ان کل ما فی البسملة فی النقطة و من یقل الله الله ربی و لا اشرک بربی احدا فقد ذکر الله بما قد قدر فی النقطة.

ملخص این باب آنکه غرض ذکر از نقطه کینونیت مشیت اولیه است اگر در مقام ”بسم الله الامنع الاقدس“ عز الله الامنع الاقدس ذکر شود آنوقت ذکر کینونیت مشیت بعین میشود زیرا که اگر باء منفصل شود اول ظهور او حرف عین میگردد چنانچه در فرق بکلشیئ وعلی کلشیئ ظاهر است و این است سر کلام امیر المؤمنین - علیه السلام: ”أنا النقطة تحت الباء“ در مقام ذکر تطابق حروفی و عددی نه کینونیتی و ذکر ذاتی او

و همینقدر که در ظهور نقطۀ حقیقت که در قـــرآن باســـــم رسول الله - صلی الله علیه و اله - ظاهر بود مثل او شمس گرفته شود و مهتدین باو شموس ظاهره در مرایا ثمرۀ این باب اخذ شده در علم نه در عمل که مقام عمل آن اینست که امروز که ظهور همان نقطه در بیان است هر نفسی که مؤمن باو است در خود نبیند آنچه باو عز او است الا مثل شبحی که در مرآت می بیند نزد شمس سماء که مثل او اگر بگوید الله اکبر نفسی یا آنکه آنچه مؤمن بقرآن است این کلمۀ را بگویند نزد الله اکبری که نقطۀ فرقان در اخرای خود میگوید معاینه شمس سماء است بالنسبة بشبح او در مرایا

و این ثمره در این کور که ظاهر نشد اگر در نزد بعضی نفوس هم بوده علم بوده نه عمل مثل باعلی علو ما یعز به العبد زدم که ما یتفرع تفریع بر او شود بلکه در ظهور ”من یظهره الله“ مؤمنین ببیان باین باب که جوهر کل علم و عمل است عمل کنند و از برای خود شیئیتی نبینند الا باو چنانچه شیئیت کینونیت افئده و ارواح و انفس و اجساد ذاتی ایشان بظهور نقطۀ بیان متحقق شده که او این آیات را در انفس خلق از خود قرار داده که باین متوجه شوند باو

و کل علم و ایمان اینست اگر کسی ناظر شود و از ثمرۀ وجود خود نتیجه گیرد و در نزد ظهور هر مشیتی میت محض باشد چنانچه در ظهور قبل او کل هستند چنانچه این نفوسیکه امروز مؤمن هستند برسول خدا در نزد او خود را مذکور نمیدانند و بایمان باو خود را معزز و مفتخر و در رضای حق ثابت ولی محتجب از آنکه ظهور نقطۀ بیان بعینه ظهور اخرای او است بنحو اشرف

و اگر نزد کسی این علم و عمل باو باشد در هیچ ظهوری محتجب نماند و در هر ظهور فائز بلقای محبوب خود گشته و آنچه اثمار آن ظهور است اخذ نماید فیا طوبی لمن قد علمه الله ذلک العلم و وفقه بذلک العمل

اگر این علم در میان مردم بود فضل امیر المؤمنین - علیه السلام - را مثل فضل رسول الله - صلی الله علیه و اله - ندانسته اگر چه در شمس فضل او دیده نمیشود الا آن شمس حقیقت چنانچه قول قائل این قول که قصد بحر مشیت را نموده نه بحر ذات ازل را مدل است بر این ذکر

البحر بحر علی ما کان فی القدم ان الحوادث امواج و اشکال

و این بعینه اشباح مرایای مستدله بر شمس است زیرا که در صقع امکان که مقام مرایا باشد غیر این ممکن نیست و اول مرآتیکه تعکس از شمس حقیقت برداشته در کل عوالم امیر المؤمنین - علیه السلام - بوده در هر ظهوری باسمی الی ان ینتهی الی ذلک الظهور فانه مرآت الظهور فطوبی لمن قد استظل فی ظله فان اولئک هم اصحاب القدر و ادلاء اسم القدیر و اصحاب یوم البدر قد ارتقوا الی افق لا یسبقهم احد من العالمین الا من شاء الله انه اذا یحکم بشیئ فاذا یخلق ما یشاء و اعلی مما شاء انه علی کلشیئ قدیر

ثمرۀ این علم اینکه در ظهور ”من یظهره الله“ اگر کل ما علی الارض شهادت بر امری دهند و او شهادت دهد بدون آنکه آنها شهادت داده شهادت او مثل شمس است و شهادت آنها مثل شبح شمس است که در تقابل واقع نشده و الا مطابق با شهادت او میگردید قسم بذات اقدس الهی که یک سطر از کلام او بهتر است از کلام کل ما علی الارض بلکه استغفار میکنم از این ذکر افعل التفضیل کجا میتواند آثار شموس در مرایا مثل آثار شمس در سماء گردد ذلک فی حد اللاشیئ و ذلک فی حد مشیئ الشیئ بالله عز و جل و اگر کسی ثواب یک ﴿لا اله الا الله﴾ از او اخذ نماید بهتر است از ثواب آنچه که توحید کرده اند کلشیئ خدا را بلکه توبه میکنم از این ذکر افضلیت بلکه مثل همان است که زدم بلکه آنچه او شهادت میدهد شهادت خداوند است برآن شیئ و آنچه تکلم باو مینماید تکلم خداوند است در حق آن شیئ

اگر در زمان ظهور او سلطانی باشد و ذکر سلطنت خود نماید معاینه مثل او مثل مرآتی است که بگوید در مقابل شمس که در من ضیاء هست و همچنین اگر عالمی اظهار علم خود کند نزد او معاینه همین قسم است و اگر غنیی اظهار غنای خود کند نزد او معاینه همین قسم است و اگر قدیری اظهار قدرت خود کند نزد او معاینه همین قسم است و اگر عزیزی اظهار عزت خود کند نزد او معاینه همین قسم است بلکه ابنای جنس او که در حد او هستند از او میخندند چگونه و شمس حقیقت چنانچه مثل او سلطان در فوق ارض لا یحصی است چه در ظهور بیان و چه در ظهورات قبل از بیان که کل بنقطۀ مشیت منتهی میگردد در هر ظهور یکه میخواهد باشد و همچنین اولوالعلم و همچنین اولوالغناء و همچنین اولوالقدرة و همچنین اولوالعزة و بمثل این ملاحظه کن و یقین کن و عمل کن در کل اسماء و صفات بل در هر شیئ که ما یذکر به اسم شیئ است و اظهار وجود مکن نزد او که از بی وجودیست

و ببین حد اشخاصی را که خواستند تصدیق رسول الله - صلی الله علیه و اله - کنند بتصدیق رهبانهای کتاب الف و همچنین در بیان نظر کن که خواستند تصدیق نقطۀ بیان نمایند بتصدیق اشخاصیکه در حجاب هزار و دویست و هفتاد سال بدرجات ما لا نهایه مهتدی بظهور اول او در قرآن شده این در حین اقبال است و چگونه قلم در ذکر غیر اقبال بگردد که میخواهند بایمان من فی النار ایمان بمحقق جنت و نار آورند و بتصدیق ایشان تصدیق قول الله نمایند و بشهادت آنها شهادت بر حقیت محقق حق که شهادت او عین شهادت الله بر کلشیئ هست دهند بکسیکه کل بایمان باو مؤمنند و بدون ایمان باو حکم دون ایمان میشود

اگر کسی حکم غیر اسم مؤمن که از اسماء او است جاری کند چه حد است او را حیف ذکر حاء است که در حق او شود زیرا که حکم طهارت در اینها میشود و در او بفتوای خود ایشان نمیشود

فو الذی فلق الحبة و برئ النسمة و تفرد بالعزة و تقدس بالعظمة و توحد بالکبریاء و المنعة هیچ ناری اشد از احتجاب ایشان از محبوبی که شب و روز توجه باو میکنند نیست وهیچ جنتی از نظر بر شمس حقیقت و ما سوی را اشباح در مرایا دیدن و عمل باو نمودن نیست اگر بر آن نفسی که فتوی علی الله داده کشف شود آنچه کرده شدت عذاب احتجاب را در خودش احصا میکند و لابد از برای او خواهد شد اگر چه در لیل الیل باشد وعلم او باین

و الله یهدی من یشاء الی صراط حق یقین و لا یحب الله ان یذکر من لم یؤمن بالله و آیاته و الله یحب المتقین.